شرور و عدل الهی ـ سیدحسن افتخارزاده
فصلنامه تخصّصی مطالعات قرآن و حدیث **سفینه**
سال سیزدهم، شماره ۵۱ «ویژه عدل الهی»، تابستان ۱۳۹۵، ص۳۴ـ ۵۳

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.4.3]

شرور و عدل الهی

سید حسن افتخارزاده*

چکیده: یکی از مباحثی که مرتبط با بحث عدل می‌باشد، گفتگو از شرور و بلایایی است که در حیات آدمی به چشم می‌آید. چگونگی ارتباط این دو با هم پهنه‌ای از آراء و نظرات گوناگون را پیش روی هر محققی می‌نهد. در این مکتوب ابتدا رایج‌ترین نظرات در این رابطه که غالباً از سوی فلاسفه و عرفا اظهار شده‌اند بیان و سپس به بررسی و نقد آنها پرداخته شده است. نگارنده بر آن است که به دور از توجیهات ارائه شده در اینگونه نظریات و برگشت به پله نخستین فهم که حجت بر بندگان است و همچنین رعایت معانی واژه‌ها، می‌توان به بیان رابطه‌ای موجّه از عدل الهی و شرور و بلایای موجود در عالم هستی دست یازید. در این راستا آیات و روایات نیز توضیح داده می‌شود.

کلیدواژه‌ها: شر، عدل الهی، فضل، حکمت، ظلم.

*. دکتری فلسفه، محقق و پژوهشگر.

۱- مقدمه

مبحث عدل الهی از جایگاه ممتاز و خاصی در منظومهٔ معرفت دینی برخوردار است، چنانکه در لسان دینی از آن به اساس دین تعبیر شده است؛ «**إِنَ أَسَاسَ الدِّينِ التَّوْحِيدُ وَ الْعَدْلُ**» (صدوق، توحید، ص ۹۶)

نظر در سیر تاریخ اندیشهٔ بشری نیز قلمفرسایی‌های زیادی در این زمینه پیش رویمان می‌نهد که هم حاکی از اهمیت موضوع است و هم بیانگر ارتباط این مهم با مسائل بسیار دیگری است که سخن گفتن از آن مسائل، ناگزیر منجر به این موضوع می‌گردد. موضوعاتی همچون: معاد و عدل الهی، حسن و قبح عقلی یا غیر آن، تفاوت‌های مخلوقات و... یکی از شاخه‌های مطرح در بستر گفتگو از عدل الهی، بحث بلایا و شرور است که در این زمینه، اندیشه‌های متفاوت از اندیشمندان مختلف عرضه شده است، نظراتی که هر کدام حاکی از دید خاص قائل آن نسبت به جهان هستی و خالق آن می‌باشد.

ما برآنیم که جهت دستیابی به دیدگاهی صحیح و بیانی منسجم از رابطه شرور با عدل الهی، ضمن پایبند بودن به فهم اولیه بشری و عدم تغییر معانی واژه‌ها و همچنین با وسعت دادن به نگاه، می‌توان به نتیجه‌ای مطلوب دست یافت. پناه بردن به حصن حصین ثقلین، از دو جهت ما را در این امر یاری می‌رساند:

الف. در پناه ثقلین، از شخصیت‌زدگی که بعضاً موجب پایمال شدن فهم اولیه بشری و تصرف در معانی حقیقی واژه‌ها می‌شود، مصون می‌شویم.

ب. نتیجهٔ به دست آمده را به آن معیار، می‌سنجیم تا از آفات اندیشه در میانه راه اندیشیدن هم در امان بمانیم.

لهذا در این نوشتار، نخست به بیان شایع‌ترین نظرات در این باب می‌پردازیم، سپس به بررسی و تحلیل آنها می‌نشینیم و نهایتاً با رجوع به آیات و روایات، به

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.4.3]

ارائه دیدگاه در این مقوله خواهیم پرداخت.

۲- بررسی و تحلیل دیدگاه‌های رایج‌تر در بیان ارتباط شرور با عدل الهی

در بررسی و تحلیل دیدگاه‌های رایج در این مسأله، فلاسفه و عرفا دو گروه‌اند که نظریاتشان شهرت و گستردگی بیشتری را از آنِ خود نموده است. لذا در نخستین گام، این دو دیدگاه را به نظاره و بررسی می‌نشینیم.

۱-۲. دیدگاه فلسفه

در میان فلاسفه مسلمان، در این زمینه دو دیدگاه وجود دارد که آنها ما را به فلاسفه یونان می‌رساند. بدین جهت ما نیز در این نوشتار، به نام همان قائل نخستین این نظریات، از آنها یاد می‌کنیم.

۱-۱-۲. دیدگاه افلاطون

در این دیدگاه، وجود، خیر محض است. پس چون از خیرّ محض جز خیر نمی‌تراود، آنچه که ما به عنوان شر در عالم می‌بینیم، همه باید به نیستی و عدم تعبیر شوند. این دیدگاه در سخنان استاد مطهری که خود نیز به آن قائل است، چنین بیان می‌شود: «یک تحلیل ساده نشان می‌دهد که ماهیتِ شرور عدم است؛ یعنی بدی‌ها همه از نوع نیستی و عدم‌اند. این مطلب سابقه زیادی دارد. ریشهٔ این فکر از یونان قدیم است. در کتب فلسفه، این فکر را به یونانیان قدیم و خصوصاً افلاطون نسبت می‌دهند... و ما چون این مطلب را صحیح و اساسی می‌دانیم، در این جا، در حدودی که متناسب با این کتاب است، طرح می‌کنیم...» (مطهری، عدل الهی، ص ۱۲۵)

برای نقد این دیدگاه کافی است لحظاتی چند از تصورات و بازی با الفاظ دست بکشیم و به حداقل فهمی رجوع کنیم که هر کسی در زندگی‌اش از آن بهره می‌گیرد. در این تأمل بر ما روشن می‌گردد که شرور به هیچ وجه عدمی

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.4.3]

نیستند، بلکه از امور وجودی هستند که با تمام وجود، آنها را درک می‌کنیم. آیات و روایات نیز از شرور به عنوان امور وجودی یاد می‌کنند. به عنوان مثال:

ـ إِنَّ الْإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً *إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً *وَ إِذا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً. (معارج، ۱۹-۲۱)

قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنازِيرَ وَ عَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولئِكَ شَرٌّ مَكاناً وَ أَضَلُّ عَنْ سَواءِ السَّبِيلِ. (مائده،۶۰)

كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنا تُرْجَعُونَ. (انبیاء، ۳۵)

امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ خَالِقُ الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ ... (برقی، محاسن، ج ۱، ص۳۸)

و یا: الْخَيْرُ وَ الشَّرُّ حُلْوُهُ وَ مُرُّهُ وَ صَغِيرُهُ وَ كَبِيرُهُ مِنَ اللَّهِ. (برقی، همان، ص ۲۸۴)

بنابر آنچه گفته آمد، شرور اموری وجودی است و در جهان هستی موجودیت دارند. پس دیدگاه افلاطون در توجیه رابطه شرور با عدل الهی، دیدگاهی است که به جای حل مسأله، اصل مسأله را پاک می‌کند و این امری‌ست که با فهم اولیه همهٔ انسان‌ها سازگار نیست.

۲-۱-۲. دیدگاه ارسطو:

این دیدگاه، وجودی بودن شرور پذیرفته است، امّا می‌کوشد تا در مقام مقایسه این شرور با نعمات و خیرات، شرور را ناچیز شمرد و بحث و گفت و گو از آنها را منتفی سازد؛ چنانکه علامه طباطبایی از قول ارسطو چنین می‌نویسند: «و عن ارسطو: أنّ الاقسام خمسةٌ: ما هو خیرٌ محضٌ، و ما خیرهُ کثیرٌ و شرُّه قلیلٌ، و ما خیره و شرّهُ متساویان، و ما شره کثیر و خیره قلیل، و ما هو شر محض؛ و اولُ الاقسامِ موجودٌ، کالعقول المجردة التی لیس فیها إلا الخیر؛ و کذا القسم الثانی، کسائر الموجودات المادیة، التی فیها خیرٌ کثیرٌ بالنظر إلی النظام العامّ. فانَّ فی ترک إیجاده شراً کثیراً؛ و أمّا الاقسام الثلاثة الباقیةُ، فهی غیر موجودةٍ؛ أما ما خیرهُ و شرُّهُ متساویان، فان فی ایجادِهِ ترجیحاً بلا مرجح؛ و أما ما شرّه کثیر و خیره قلیل، فانِّ فی إیجاده ترجیح المرجوح علی الراجح. و أمّا، ما هو شرٌّ محضٌ، فامرُهِ واضح؛ و بالجملة لم یستند بالذات إلی العلة إلّا الخیر المحض و

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.4.3]

الخیر الکثیر، و امّا الشر القلیل فقد استند الیها بعرض الخیر الکثیر الذی یلزمه» (طباطبایی، بدایة الحکمة، ص ۱۶۰)

از ارسطو نقل شده است که اشیاء بر پنج قسم متصورند: آنچه خیر محض است، آنچه خیرش بیشتر از شرش است، آنچه شر و خیرش مساوی باشد، آنچه شرش بیشتر از خیرش باشد و آنچه شر محض است.

قسم اول مانند عقول مجرده که در آنها جز خیر نیست، موجود هستند. همچنین قسم دوم، مانند دیگر موجودات مادی که با نظر در نظام عالم، در آنها خیر کثیر می‌یابیم؛ چرا که در ترک ایجاد آنها، شرّ زیادی است؛

امّا سه قسم دیگر موجود نیستند؛ چرا که آن قسمی که خیر و شرش مساوی باشد، چون لازمهٔ ایجادشان ترجیح بلامرجّح است تحقق نمی‌یابد. آنچه شرّش بیشتر از خیرش باشد، چون ایجادش موجب ترجیح مرجوح می شود، تحقّق ندارد. و آنچه که شر محض است تکلیفش روشن است.

خلاصه آنکه فقط خیر محض و آنچه خیرش بیشتر است، قابل استناد به علت العلل است و شرّ قلیلی هم که به آن مستند می‌شود، بالعرض خیر کثیری است که لازمه‌اش می‌باشد.

از دیدگاه فلاسفه، خداوند یک نظام علّی و معلولی در طبیعت پدید آورده است و دیگر به جزئیات کار ندارد، لذا این شرّهای قلیل، از دست خداوند خارج است و گریزی هم از وجود آنها نیست؛ چرا که اگر خواهان خیر کثیر هستیم، این شرور اندک هم لازمه آن هستند.

به عنوان مثال اگر گازکشی شهر را امر خیری در نظر بگیریم، لازمهٔ این خیر کثیر، شرهای قلیلی است که وجود دارند؛ مثلاً ممکن است چند نفری هم در سطح شهر، از سوانح گاز گرفتگی و انفجار و... دچار خسارت جانی و مالی شوند. این خسارت‌ها در مقایسه با خیر کثیری که از گازکشی شهر تهران حاصل

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.4.3]

آمده، اصلا به چشم نمی‌آید. یا در مسیر آفرینش آسمان‌ها و زمین، اگر بخاری در جایی ذخیره شد و بعداً با زلزله از جایی بیرون زد، شرّ قلیلی می‌شود در مجرای خیر کثیر. با این نگاه، نمی‌شود که خداوند باران نفرستد به این علت که فلان شخص لباس‌هایش را در پشت بام پهن کرده و باران موجب خیس شدنشان می‌شود.

بدین طریق خیلی راحت عذر خدا را خواستند و او را از دخالت در امور موجودات برکنار دانستند تا مبادا گرد این شرور بر دامن او بنشیند؛ غافل از آنکه با این دیدگاه، در نهایت، خدا از خدایی ساقط شده و دستش از دخالت در امور بسته است. به عبارتی دیگر از چاله در نیامده و به چاه افتاد.

این دیدگاه با خدایی که ما می‌شناسیم و آیات و روایات شریفه معرفی می‌فرمایند، مباینت دارد. به هیچ وجه فعل خدا چنین نیست که شعری گفته باشد که در قافیه‌اش گیر کرده باشد. این خدای خود ساخت فلاسفه است که چون علت العلل است، سر نخ در دستش است، امّا دیگر از سر نخ به بعد غافل و بی خبر است؛ در حالی که خدای واقعی از ریز و درشت امور موجودات آگاه و بصیر و خبیر است؛ چنان که قرآن کریم می‌فرماید: مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلاَّ يَعْلَمُها وَ لا حَبَّةٍ في ظُلُماتِ الْأَرْضِ وَ لا رَطْبٍ وَ لا يابِسٍ إِلاَّ في كِتابٍ مُبينٍ (انعام، ۵۹) دانه‌ای در ظلمات زمین نیست مگر اینکه خداوند متعال از آن خبر دارد.

ـ يَعْلَمُ خائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ ما تُخْفِي الصُّدُور (غافر، ۱۹)

ـ ما يَكُونُ مِنْ نَجْوى ثَلاثَةٍ إِلاَّ هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَةٍ إِلاَّ هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنى مِنْ ذلِكَ وَ لا أَكْثَرَ إِلاَّ هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ ما كانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيم (مجادله، ۷)

در لسان روایت می‌فرمایند:

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.4.3]

ـ اللهم اغفر لی... كُلَّ سَيِّئَةٍ أَمَرْتَ بِإِثْبَاتِهَا الْكِرَامَ الْكَاتِبِينَ الَّذِينَ وَكَّلْتَهُمْ بِحِفْظِ مَا يَكُونُ مِنِّي وَ جَعَلْتَهُمْ شُهُوداً عَلَيَّ مَعَ جَوَارِحِي وَ كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيَّ مِنْ وَرَائِهِمْ وَ الشَّاهِدَ لِمَا خَفِيَ عَنْهُمْ. (طوسی، مصباح المتهجّد، ج ۲، ص ۸۴۹)

یعنی: خداوند نسبت به آن دو فرشته‌ای که همیشه همراه انسان بوده و تمام اعمال، افکار و کردارش را ضبط می‌نمایند، آگاه‌تر به انسان بوده و آنچه بر آنها مخفی مانده، از خداوند متعال مخفی نمی‌ماند.

در روایتی دیگر، تمام اموری را که در عالم هستی روی می‌دهد، منوط به اذن و اجازهٔ الهی می‌دانند:

لَا يَكُونُ شَيْءٌ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا بِسَبْعَةٍ بِقَضَاءٍ وَ قَدَرٍ وَ إِرَادَةٍ وَ مَشِيئَةٍ وَ كِتَابٍ وَ أَجَلٍ وَ إِذْنٍ فَمَنْ قَالَ غَيْرَ هَذَا فَقَدْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ أَوْ رَدَّ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. (صدوق، خصال، ج ۲، ص ۳۵۹)

با توجه به معرفت فطری‌مان از خداوند متعال و آیات و روایاتی که – فقط به عنوان نمونه، نه بر سبیل استقصاء– مطرح گردید، نمی‌توان گفت خداوند از جزئیات بی‌خبر است و گریزی از وجودشان نیست. تعالی الله عن ذلك علواً کبیرا.

۲-۲. دیدگاه عرفا:

بر اساس این دیدگاه – که معمولاً به شیوهٔ شطح سخن می‌گویند و پای استدلالیان را چوبین می‌دانند– شرور و بلایا عین خیر و نعمت دانسته می‌شود. اینان داد سخن سر می‌دهند که:

اگر با دیگرانش بود میلی چرا ظرف مرا بشکست لیلی؟

در این مبنا اگر بلا و نعمتی بر کسی فرود می‌آید، نشانهٔ این است که خدا او را دوست داشته و این نشانهٔ تقرب او به درگاه خداوند متعال است:

هر که در این بزم مقرب‌تر است جام بلا بیشترش می‌دهند

نقل است که از یکی از عرفا پرسیدند: بهترین لذت دنیویِ تو کی بود؟ گفت:

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.4.3]

بهترین کمال عرفانی من در عمرم زمانی بود که در جامع دمشق نشسته بودم و مشغول ذکر، لحظه‌ای به خود نگریستم و دیدم از بالا تا پایین، از شپش سرازیر شده‌ام، به گونه‌ای که شپش‌ها از پشم پوستینم بیشتر شده بود و اینجا بود که گفتم خدایا عجب، ما را مورد لطف خود قرار داده‌ای.

اندکی تأمل کافیست تا پوچ بودن این دیدگاه آشکار گشته و در پی آن، این سوال مطرح شود که چرا باید فهم اولیهٔ انسان‌ها - که پایهٔ تعامل با اطرافیان است- اینگونه ضایع گردد که به نتایجی جز تناقض‌آمیز همچون وحدت خالق و مخلوق یا یکی دانستن کثرت و وحدت و... نرسد؟ به چه حجت و دلیلی می‌توان نعمت را نقمت و نقمت را نعمت تعبیر نمود؟ هل تستوی الظلمات و النور؟ با این بیانات، آیا دیگر جای هیچ گونه سخنی باقی می‌ماند؟ کسی که با چنین دیدگاهی به تفسیر امور می‌پردازد، چگونه می‌توان از او انتظار داشت که معنای سخنانی را که می‌گوید و می‌شنود بفهمد؟ آری، وقتی فهم اولیه و روشن از الفاظ، این چنین تباه می‌گردد، انتظار فهم و رسیدن به نتیجه‌ای حقیقی، انتظاری نابجا خواهد بود. آنچه هر انسانی از شکست ظرف می‌فهمد، بیزاری لیلی است نه محبت او. او اگر محبت داشت، ظرفت را پر می‌کرد و در کنار خود می‌نشاند.

بعلاوه آن خدایی که خود باید رضا و سخطش را بیان فرماید، هیچگاه چنین بیانی به کار نبرده، بلکه نعمت را نعمت و نقمت را نقمت دانسته و فهم اولیه انسان‌ها را در هم نشکسته و با همان فهم اولیه انسانها با آنها سخن گفته است؛ به عنوان مثال نعمات بهشتی که نعمت حقیقی هستند، شکست ظرف و دوش شپش و امثالهم نیست؛ بلکه سخن از فاکهة و أبّا (عبس، ۳۱)، حورٌ مقصوراتُ فی الخیام. (الرحمن، ۷۲) مُتَّکِئینَ عَلی فُرُشٍ بَطائِنُها مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَ جَنَی الْجَنَّتَیْنِ دان (الرحمن، ۵۴) و... است.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.4.3]

یونس نبی وقتی در شکم ماهی افتاد، نگفت: هر که در این بزم مقرب‌تر است / جام بلا بیشترش می‌دهند، بلکه: فَنادی فِي الظُّلُماتِ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمين. (انبیاء، ۸۷)

در دعاهایی که از لسان معصومین علیهم‌السلام جاری گشته هیچگاه فقر برای انسان غنی و بیماری را برای فرد سالم نخواسته‌اند، بلکه درست بر عکس، سلامت را برای مریض و غنا را برای فقیر و آزادی را برای اسیر و... خواستار شده‌اند.

در دعا برای وجود مقدس امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف چنین می‌گوییم: وَ اعْمُرِ اللَّهُمَ بِهِ بِلَادَكَ وَ أَحْيِ بِهِ عِبَادَكَ ... (مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۹۶) خدایا آن حضرت را بفرست تا سرزمین‌ها را آباد گرداند. عرض نمی‌کنیم: خداوندا او را بفرست تا همه جا را خراب کند.

رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله در بزرگداشت دو نعمت می‌فرمایند: «نِعْمَتَانِ مَجْهُولَتَانِ: الْأَمْنُ وَ الْعَافِيَةُ» (فتّال، روضة الواعظین، ج ۲، ص ۴۷۲) بنابر آنچه گفته آمد، هیچ مجوّز عقلی و نقلی در دست نیست تا با خروج از فهم اولیه بشری، نعمت را به نقمت و نقمت را به نعمت تغییر معنا دهیم.

۳- ارائه دیدگاه

پس از بیان و بررسی دیدگاه‌های مختلف، جای آن دارد که دست طلب به سوی عروة الوثقای ثقلین دراز کنیم و هدایت را از آن مشعل‌های فروزان در ظلمات نادانی‌ها خواستار شویم، باشد که در این تمسک، از لغزش اندیشه در امان مانیم. در این راستا با بیان چند نکته که با هم مرتبط هستند، به بیان دیدگاه می‌پردازیم:

۱-۳. نخستین نکته این است که هیچ مخلوقی کمترین طلبی از خداوند متعال ندارد و خداوند به کسی بدهکار نیست تا به گفتگو از چند و چون آن نشسته و

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.4.3]

برای حق تعالی تعیین تکلیف کند. آنچه خداوند متعال به ما عنایت فرموده، همه فضل و منت است و سؤال کردن از فضل و منت، فعلی عاقلانه نیست. او بود که بدون استحقاق، شروع به نعمت نمود و به هر کس به هر میزانی داده باشد لطف اوست؛ چنانکه در روایات می‌فرمایند: یا مبتدئاً بالنعم قبل استحقاقها. بر این اساس اگر خداوند به کسی نعمت وجود داد، می‌تواند لحظه‌ای بعد همان نعمت را از او بگیرد و این اخذ نعمت، مصداق ظلم نخواهد بود. او می‌تواند به فردی چند برابر فرد دیگری عمر دهد، یا در این دنیا شخصی را غرق در نعمت کند و نعمت خود را از دیگری باز دارد. در هر صورت در حق کسی ظلم نکرده است؛ چرا که مالک اصلی خود اوست و به هر کس هر اندازه – حتی به اندازهٔ سر سوزنی– عنایت کند، لطف و فضل اوست. پس ندادن، یا دادن و گرفتنش هم ظلم محسوب نمی‌شود.

بنابراین اگر در زلزله‌ای بچه‌ای دو ماهه زیر آوار جان داد یا در سیلی عظیم، فقط بچه‌ای ده ساله که در فقر و ذلّت به سر می‌برد از بین برود، کسی نمی‌تواند بالابتداء بگوید (العیاذ بالله) خدا در حق آنها ظلم نموده[1]؛ چه اینکه ظلم جایی معنا دارد که حقی از کسی ضایع گردد. وقتی تمام نعمت‌ها از جانب خداوند متعال است و او بدون استحقاق بندگان شروع به نعمت بخشی به آنها نموده است، چه جای این است که سؤال را به سوی املک بر نعمت برگردانیم؟

مکمّل این بیان، توجّه دادن به این نکته است که آزمون الهی برای بندگان، یکسان نیست؛ بلکه به هر کس به اندازهٔ نعمتی که به او داده، امتحان می‌گیرد. صریح قرآن این است که:

– لا یکلّف الله نفساً الّا وسعها (بقره، ۲۸۶)

۱. البته این ملازم با غیر حکیمانه بودن فعل خداوند تعالی نیست.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.4.3]

- لا یکلّف الله نفساً الّا ما آتاها (طلاق، ۷)

لذا در این تفاوت – تا آنجا که به خداوند متعال، مربوط می‌شود نه کم‌کاری و قصور و تقصیر بشر– به کسی ظلم نمی‌شود. طبعاً خدایی که انسان را آفریده، شاهد بر کار اوست و حاکم هم خود اوست.

۲-۳. نکته دیگر تقسیم‌بندی انواع بلایا و شرور است. اقسام شروری که در گسترهٔ هستی می‌توان استقراء نمود، بدین ترتیب قابل ملاحظه است:

۱- بلایی که شخص، خودش عامل آن است؛ به عنوان مثال بیمار رژیم غذایی‌اش را رعایت نمی‌کند و این عدم رعایت، موجب وخامت حالش می‌شود. این وخامت احوال، نتیجه رفتار ناپسند خود اوست و جز خودش کسی دیگر مقصر نیست. (اموری مشهود و محسوس که بشر به راحتی می‌فهمد.)

۲- نوع دوم بلایا، آنهایی هستند که از یک ظالم سر می‌زند و اینها هم هیچ ربطی به خداوند ندارند و وجودشان منافاتی با عدالت خداوند متعالی ندارد.

۳- نوع دیگر بلایا و شرور، آنهایی است که کیفر اعمال خود ماست. به عنوان مثال کسی که قطع رحم می‌کند به کوتاهی عمر دچار می‌شود. (امور معنوی که ما را نسبت به پیامدهای آن بر حذر داشته‌اند.)

۴- نوع چهارم بلایا، آنهایی است که امتحان خداوند است. ابتلاآت حضرت ابراهیم علیه‌السلام مثالی برای این قسم از بلایاست، که حضرتش را آزمود تا امامت را به او بدهد.

۵- پنجمین نوع شرور، آنهایی است که خداوند متعال بنابر مصالحی برای اولیای خود پیش می‌آورد. مثال ساده این نوع، بیماری است که در شب خواستگاری جوانی برایش پیش می‌آید و به واسطهٔ عوارضی که این بیماری در ظاهر او بر جای می‌گذارد موجب پاسخ منفی خانواده عروس می‌شود. آنگاه پس از شب

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.4.3]

خواستگاری عوارض بیماری رفع گشته و بهبودی حاصل می‌شود. بعدها آن جوان متوجه می‌شود که اگر پاسخ خانواده عروس مثبت می‌بود، و ازدواج آنها صورت می‌گرفت، به زحمت زیادی می‌افتاد و اینجاست که آن بیماری را لطفی از جانب حق تعالی به خود می‌فهمد.

آری، خداوند متعال مؤمنان را دوست دارد. لذا از باب علمش به عاقبت امور، در مقطعی از زمان حوادثی ناخوشایند برایشان رقم می‌زند که ممکن است با گذشت زمان، خیر بودنش مشخص گردد؛ چنانکه می‌فرماید:

ـ وَ عَسى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُون. (بقره، ۲۱۶)

در دعای افتتاح، صادره از ناحیهٔ مقدسهٔ حضرت بقیة الله ارواحنا فداه می‌خوانیم:

هُوَ خَيْرٌ لِي لِعِلْمِكَ بِعَاقِبَةِ الْأُمُورِ ... (ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۵۶)

۶- آخرین نوع تقسیم‌بندی، از شرور و بلایا، بلاهای تکلیفی است؛ یعنی همان اعمال و وظایفی که خداوند متعال در قالب واجبات و محرمات و... برای مؤمنان تقدیر نموده است. مسلماً انجام دستورات الهی همچون، روزه، حج و جهاد... با سختی همراه است و خداوند متعال نیز پاداش این سختی‌ها و تکالیف را خواهد داد. البته پاداشی که خداوند متعال در ازای این تکالیف می‌دهد، قابل قیاس با آنها نیست و فضل بی‌انتهای خداوند را نمی‌توان به بیان درآورد.

بنابر تقسیمی که بیان گردید و با توجّه به نکته اول، روشن می‌شود که هیچ کدام از شروری که در عالم هستی می‌بینیم، منافاتی با عدل الهی ندارد و خدشه‌ای بر عدالت حق تعالی وارد نمی‌گردانند؛ زیرا شروری که از جانب خود انسان به وجود می‌آیند تخصصاً از بحث خارج می‌گردند و شروری که از جانب خداست؛ با تخصیص در موارد ذکر شده، از تقابل با عدالت حق تعالی ساقط

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.4.3]

می‌گردند.

۳-۳. سومین نکته، تعریف خیر و شر است. اساساً تعریفی که ما از هر چیزی داریم، در داوری نهایی ما نسبت به آن موضوع تأثیر اساسی خواهد داشت. بر این مبنا اگر قرار است در بستر دین، از خیر و شر سخن بگوییم، باید تعریف اولیه‌مان از خیر و شر نیز با تعریف صاحب دین هماهنگ باشد تا به نتیجه‌ای نیکو دست یابیم. در غیر این صورت، یعنی تفاوت تعریف‌ها، حصول نتیجه‌ای صحیح دور از انتظار خواهد بود. بنابراین شایسته است تعریف خودِ دین از خیر و شر را جویا شویم.

تعریفی که دین از خیر و شر بیان می‌فرماید، با عنایت به آخرت است. بدین بیان که خداوند متعال، سعادت و خیر واقعی را مساوی با رستگاری در آخرت بیان می‌فرماید و شقاوت و شر را مساوی با شقاوت در آخرت می‌داند. به بیانی دیگر، محدود شدن در دنیا و سپس ارائه تعریف از خیر و شر، خلاف تعریفی است که دین بیان می‌فرماید.

پس از چنین تعریفی از خیر و شر به بیان دین، بهتر می‌توانیم به ارزیابی امور بپردازیم؛ آنگاه با دیدن هر امری - چه نعمت و چه نقمت - در صورتی که واصل به رضوان الهی باشد، نعمت و خیر واقعی خواهند بود وگرنه، نقمت و شر خواهند بود، هر چند که در لباس نعمت ظهور یافته باشند. آنچه در لسان دینی از آن به «استدراج و املاء» تعبیر می‌شود، در همین بستر قابل فهم است؛ چنانکه حضرت زینب سلام الله علیها در خطاب به یزید لعنةالله علیه می‌فرمایند:

أ ظننت يا يزيد أنه حين أخذ علينا بأطراف الأرض و أكناف السماء، فأصبحنا نساق كما يساق الأسارى، أن بنا هوانا على الله و بك عليه كرامة، و إن هذا لعظيم خطرك، فشمخت بأنفك و نظرت في عطفيك جذلان فرحا، حين رأيت الدنيا مستوسقة لك و الأمور متسقة

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.4.3]

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.4.3]

عليك و قد أمهلت و نفست، و هو قول الله تبارك و تعالى: لا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّما نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّما نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدادُوا إِثْماً وَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِينٌ. (ابن ابی‌طیفور، بلاغات النساء، ص۳۵)

ای یزید مپندار اگر امروز اوضاع بر وفق مراد توست و ما چنین هستیم، دلیل بر این است که نعمت به تو روی آورده.

أنسیت قول الله تعالی عز و جل: آیا فراموش کرده‌ای که خداوند متعال می‌فرماید: «لا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّما نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّما نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدادُوا إِثْماً وَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِينٌ.» (آل عمران، ۱۸۷) آری اینکه خدای تعالی همین جا عذابت نمی‌کند، به خاطر مهلتی است که به تو داده تا بر کفرت افزوده گردد و بدین طریق در سرای ابدی به عذابی سخت‌تر گرفتار آیی.

در چند آیه به این حقیقت چنین اشاره می‌فرمایند:

ـ وَ الَّذينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُون. (اعراف، ۱۸۲)

وَ أُمْلي لَهُمْ إِنَ كَيْدي مَتين. (قلم، ۴۵)

بنابر آنچه گفته آمد، با وسعت دادن به دید و احتساب آخرت، شرّ و خیر نامیدن عجولانهٔ برخی وقایع، نابخردانه خواهد بود. بلکه با وسعت نظر، مصادیق خیر و شر نیز ممکن است در مواردی تغییر یابد. وسعت دادن به دید، حتی در همین دنیا نیز قضاوت صحیح‌تری را در مورد خیر و شرّ بودن وقایع برای ما به ارمغان خواهد آورد. منحصر نشدن به یک واقعهٔ خاص و بلکه دیدن قبل و بعد از آن نیز می‌تواند در داوری بهتر ما نسبت به پدیده‌ها مؤثر باشد.

به عنوان مثال، زلزله یا سیلابی موجب مرگ آنی هزاران تن می‌شود. همین هزاران نفر در جاهای دیگر هم از دنیا می‌روند، با این تفاوت که مرگ آنها دسته جمعی نیست و از لحاظ زمانی کمی زمان بیشتری می‌برد. چه بسا در میان آنها

کسانی باشند که سال‌ها با یک بیماری دست به گریبان شوند و پس از سال‌ها درمان و رنج کشیدنِ خود و اطرافیان، از دنیا رفته باشند. طبیعتاً آن کسی که با زلزله بمیرد، از چنین شخصی کمتر عذاب می‌کشد. بنابراین اتفاقی که قرار بوده ظرف یک ماه در تهران رخ دهد (یعنی مرگ هزاران نفر به تدریج)، ظرف چند ساعت در بم (در اثر زلزله) حادث می‌شود. با این تفاوت که آنها که در زلزله از دنیا رفته‌اند، دست به گریبان بیماری و عوارض سالمندی نبوده و حدّاکثر این که قدری زودتر از حالت دیگری از دنیا رفته‌اند. ضمن اینکه وقتی بلایی همگانی شد، تحملش آسانتر می‌شود و مرگ آنها برای نزدیکانشان تحمل‌آورتر است و...

۴-۳. نکته پایانی که در واقع نتیجه‌ای از نکات پیشین و به مثابه درسی برای ماست، این است که به محض دیدن نعمت یا نقمت، نه می‌توان حکم به تقرب صاحب نعمت نمود و نه صاحب نقمت را رانده شده از درگاه الهی دانست (سوره فجر، آیات ۱۵ تا ۱۷) حکم قطعی به این امر، فرع بر احاطه بر دنیا و آخرت است و این از عهدهٔ غیر خداوند تعالی و نمایندگان معصوم اوعلیهم‌السلام خارج است. اوست که با احاطه بر ماسوی الله تمام آنات گذشته و آیندهٔ یک مخلوق برایش روشن است و می‌تواند حکم قطعی صادر کند. نمایندگان معصوم اوعلیهم‌السلام نیز به شرط اینکه خبر مربوط به آن شخص، از سِرّ قدرت نباشد و خداوند متعال به آنها خبر داده باشد، می‌توانند از عذاب یا نعمت بودن یک حادثه پرده بردارند. هیچ کس غیر آنها قادر نیست خبر از عذاب یا نعمت بودن یک پدیده دهد. توجه به مثال هایی که در ادامه می‌آید بهتر می‌تواند ما را در درک این مطلب یاری رساند:

ـ آنگاه که مادر حضرت موسی‌علیه‌السلام به امر الهی، فرزندش را به آب سپرد جناب جبرئیل برای اینکه ایشان از اندوه فارغ شوند برایشان واقعه‌ای بدین شرح را تعریف نمودند که کشتی‌ای در دریا بود و توسط طوفانی در هم شکسته شد و

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.4.3]

تمام سرنشینانش غیر از یک بچه از بین رفتند، به موج دستور دادیم که آزارش نکن، بحر را گفتیم که طوفانش نکن. نهنگ را گفتیم غذایش نساز. چوبی را دستور دادیم تا در زیر او قرار بگیرد. باد را امر نمودیم که چوب را حمل کند. خلاصه برای نشان دادن قدرت خود، این بچه را از آن مهلکه نجات داده و به ساحل آوردیم. به آفتاب دستور دادیم بدنش را نسوزاند. شن‌ها را گفتیم مواظب باشید دفنش نکنید، پلنگی را گفتیم به او شیر دهد، قافله‌ای را مأمور نجات این بچه نمودیم و بدین طریق بچه کم‌کم بزرگ شد. امّا وقتی به بلوغ رسید دشمن ما شد و عصیان ما پیشه نمود. ما می‌دانستیم او دشمن ماست و به حکمتی با دشمن خود این چنین مهربانی نمودیم. حال آنکه فرزند تو دوست و نبی ماست، پس خیال آسوده دار. (اشاره به داستان شداد بن عاد)

آنچه که در این حکایت محل شاهد ماست، لطف‌های پی در پی در حق یک فرد است. به محض دیدن آن الطاف، نمی‌توان حکم به مقرب الی‌الله بودن آن بچه کرد. اتفاقاً همین الطاف در حق انسان دیگری نیز بوده، امّا او پیامبر برگزیدهٔ الهی شده است. بنابراین ما نمی‌توانیم مثلا در مورد کودکی که بعد از ۱۳ روز از زیر آوار زلزله بم بیرون آمد، حکم کنیم که او از یاران امام عصر علیه‌السلام یا از یاران شیطان خواهد بود و این نجات یافتن برایش لطف و رحمت یا عذاب و نقمت بوده است.

ـ نمونه‌ای دیگر که در این زمینه می‌توان اشاره کرد، آن سه نفری از خوارج هستند که با هم قرار گذاشته بودند در شب نوزدهم ماه رمضان سه نفر را به قتل برسانند: علی ابن ابیطالب علیه‌السلام، معاویه و عمروعاص. آن فرد پلید که مأمور کشتن امیرالمؤمنین علیه‌السلام شده بود موفق به نقشه شومش گردید، امّا آنکه می‌خواست معاویه را بکشد، به محض این که شمشیر را پایین آورد، معاویه عطسه‌اش

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.4.3]

گرفت، شمشیر از سر او دور شد، به پایش برخورد، پایش کمی جراحت برداشت و جان به در برد. عمروعاص نیز شب پیش از آن دل درد گرفته بود و قاضی القضات را به جای خود به مسجد روانه داشت، لذا او به جای عمروعاص کشته شد.

حال آیا می‌توان با یک نگاه ظاهری سریع حکم کرد که آن دو پلید (معاویه و عمر و عاص) از اولیاء الهی بوده‌اند؟

ـ دو نفر از محبّان امیرالمؤمنین علیه السلام همراه با کاروانی برای زیارت حضرتش علیه السلام به سوی مدینه حرکت کردند. در چهار فرسخی مدینه کاروان برای استراحت شبانه اتراق کرد. صبح که از خواب برخاستند، دیدند این دو نفر حالشان بد است، یکی از آن دو را عقرب گزیده بود و دیگری را یک مار. حال بد آنها مانع از این بود که بتوانند به همراه کاروان حرکت کنند. بنابراین به همراهان سفارش کردند که پیام ما را به حضرت برسانید. تا برایمان کمکی فرستاده شود. پس از حرکت کاروان هرچه منتظر ماندند کمکی از مدینه نرسید. روز بعد با هر زحمتی که بود، خود را به مدینه و خدمت حضرت رساندند، با این تصوّر که حضرت از جریان آگاه نشده است. امّا وقتی متوجه شدند که پیام آنها به حضرت رسیده است، علت یاری نرساندن حضرت را جویا شدند. حضرت فرمودند: با این حالی که داشتید نمی‌مردید. فقط درد و رنج بیشتری می‌کشیدید که کیفر گناهانتان و چوب خدا بود. ما تا زمانی که چوب خدا بلند نشده باشد شفاعت می‌کنیم، امّا وقتی خدا زد ما دیگر وساطت نمی‌کنیم. پرسیدند: کدام گناه؟ حضرت فرمود: تویی را که عقرب گزید، یک روز در مجلسی بودی و اطرافیان عثمان به سلمان فارسی ناسزا می‌گفتند و تو با وجود اینکه می‌توانستی از او دفاع کنی و ضرری برایت نداشت، امّا سکوت کردی و نیش عقرب کفاره آن سکوت بی‌مورد بود. امّا

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.4.3]

تویی که در معرض نیش مار قرار گرفتی، به این جهت بوده که روزی در محضر عثمان بودی که ابوذر آمد و گذشت. تو می‌دانستی که عثمان با ابوذر خوب نیست، امّا بدون جهتی برخاستی و از ابوذر تمجید کردی، و این کار تو موجب حسادت و کینه بیشتر عثمان نسبت به او شد و در آزارهای بیشتر ابوذر مؤثر افتاد. (بحارالانوار ، ج۲۶، ص۲۳۷)

این نمونه‌ها نشان می‌دهد که تنها ولیّ خدا می‌تواند تمام حوادث را مطابق با حقیقت تفسیر کند، نه غیر آن ذوات مقدسه. هر کسی نماینده خدا نیست، حق قضاوت در امور و صدور حکم قطعی ندارد. آری، اگر خدا و نمایندگان او حادثه را عذاب معرفی کردند، ما هم می‌توانیم آن را عذاب بدانیم. به عنوان مثال، بلایی را که بر قوم لوط نازل شد، می‌توان عذاب نامید، چون خداوند خودش از عذاب بودن آن خبر داده است.

فَذُوقُوا الْعَذابَ بِما كُنْتُمْ تَكْفُرُون. (آل عمران، ۱۰۶)

ـ وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً قَرْيَةً كانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتيها رِزْقُها رَغَداً مِنْ كُلِّ مَكانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذاقَهَا اللَّهُ لِباسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِما كانُوا يَصْنَعُون. (نحل، ۱۱۲)

البته اگر بلایی بر خود فرد واقع شود، در مورد خودش باید حکم به کفاره بودن برای خطاهایش کند. استغفار در چنین مواردی بهترین کاری است که فرد می‌تواند انجام دهد. چنانکه در دعای مأثور می‌خوانیم: اغْفِرْ لِيَ الذُّنُوبَ الَّتِي تُغَيِّرُ النِّعَمَ (کلینی، کافی، ج ۲، ص ۵۸۹)؛ چرا که استغفار هم بلاها را برمی‌گرداند و هم جبران مافات می‌کند.

حضرت هود علیه‌السلام خطاب به قوم خود فرمود: وَ يا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّماءَ عَلَيْكُمْ مِدْراراً وَ يَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلى قُوَّتِكُمْ وَ لا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمين. (هود، ۵۲)

بنابراین در ابتلائاتی که شخص در آن واقع می‌شود، اگر به خودش نظر کند،

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.4.3]

باید آن را کفاره برای خطاهای خود بداند و آمرزش بخواهد. امّا اگر نظرش به سوی خداوند تعالی رفت، باید بداند که او اهل ظلم نیست و به بندگانش ظلم و ستم روا نمی‌دارد:

ـ وَ ما ظَلَمْناهُمْ وَ لكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ. (هود، ۱۰۱)

ـ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلاَّمٍ لِلْعَبِيدِ. (آل عمران، ۱۸۲)

أَنَّهُ لَيْسَ فِي حُكْمِكَ ظُلْمٌ...وَ إِنَّمَا يَحْتَاجُ إِلَى الظُّلْمِ الضَّعِيفُ، (صحیفه سجادیه، دعای ۴۸)

حاصل این نگاه دو سویه، رضایت به قدر و قضای الهی خواهد بود و آدمی را به سوی وظیفه‌اش – که همان بندگی حق تعالی باشد– رهنمون می‌گردد. برای بندهٔ مؤمن، نگاه به ابتلائاتی که بر دیگران وارد آمده نیز، همین نتیجه یعنی انجام وظیفه را برای او به ارمغان می‌آورد؛ زیرا وقتی به گرفتاری‌های دیگران بنگرد، اولاً هیچ حکمی در مورد عذاب یا نعمت بودن آنها نمی‌کند، چرا که از مقدّرات الهی بی‌خبر است و لذا مجوز شرعی و عقلی برای این کارش ندارد. ثانیاً به دنبال این است که در این حادثه‌ای که برای دیگران پیش آمده، وظیفه‌اش را بشناسد و به آن عمل کند. به عنوان مثال، در زلزله‌ای که در بم اتفاق افتاد، چون نماینده خداوند متعال نیستیم نمی‌توانیم آن را عذاب بدانیم و از وظیفهٔ کمک و امداد به آنها شانه خالی کنیم. بلکه باید به این اتفاق به چشم یک امتحان برای خود بنگریم و بنا بر وظیفه و در حدّ توان و امکاناتمان به یاری آنها بشتابیم، اگر می‌توانیم کسی را از زیر آوار نجات دهیم، حتی به اندازه نجات دادن یک پرنده، این کار را انجام دهیم و یا در فراهم نمودن نیازمندی‌هایشان قدم برداریم. اگر هیچ کاری از دستمان بر نیامد، برای مردگانش از خداوند طلب مغفرت و برای بازماندگانشان صبر از خداوند بخواهیم.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.4.3]

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1395.13.51.4.3]

منابع

قرآن کریم
صحیفه سجادیه
صدوق، محمد بن علی. التوحید.
مطهری، مرتضی. عدل الهی.
برقی، احمد. المحاسن.
طباطبایی، سید محمد حسین. بدایة الحکمة.
صدوق، محمد بن علی. الخصال.
طوسی، محمد بن حسن. مصباح المتهجّد.
مجلسی، محمد باقر. بحارالانوار.
فتال نیشابوری. روضة الواعظین.
ابن طاووس، علی بن موسی. اقبال الاعمال.
ابن ابی طیفور. بلاغات النساء.
کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی.